

تاریخ: ۱۴۰۱/۱۱/۳۰

اقتصاد یعنی فقط بازار؟

عموم شاخص‌هایی که در اقتصاد برای رتبه‌بندی کشورها و سنجش وضعیت اقتصادی استفاده می‌شود، اساساً موزائیک بازار را اندازه‌گیری می‌کنند. یعنی در حیطه شاخص‌سازی برای سنجش وضعیت اقتصاد، ابتدا اقتصاد را مساوی با بازار و محیط مبادله دانسته و هرچه خارج از بازار و محیط مبادله باشد را از دایره اقتصاد خارج می‌کنند. سپس برای ارزیابی وضعیت اقتصادی می‌گویند باید صرفاً اتفاقات حادث در محیط مبادله را دید. لذا چنین مسائلی را دنبال می‌کنند: آیا آزادی مبادله وجود دارد؟ در این محیط چه مقدار پول یا کالا جابه‌جا می‌شود؟ از این جابه‌جایی پول و کالا چه سهمی از رفاه به خانوارها می‌رسد؟ و ... برای پاسخ به این سوال‌ها هم ناچار به کمی‌سازی‌اند.

تولد آمار

از این رو داده‌ها استخراج می‌شوند و «آمار» پدید می‌آید و بعد نسبت و تناسب میان داده‌ها سنجیده و مقایسه می‌شود و از طریق این اقتصادسنجی وضعیت تولید و توزیع و ... در مقیاس‌های خرد و کلان سنجیده می‌شود.

حال اینکه چقدر این شاخص‌ها برای ارزیابی وضعیت اقتصادی یک کشور گویاست، بستگی دارد به اینکه چقدر نظم اقتصادی واقعی یک کشور منطبق بر قواعد و نظم بازار باشد؛ بگذریم از اینکه دقت این شاخص‌ها در بیان و سنجش همان نظم بازار هم محل تردید است.

بنابراین اگر شاخص‌ها گویای بازار باشند و اگر بازار هم گویای محیط اقتصادی یک جامعه باشد، آن وقت شاخص‌های رایج می‌توانند گویای محیط اقتصادی باشند.

آیا نظم زندگی، نظم بازاری است؟

ما معتقدیم شاخص‌ها در واقع نظم بازاری را تدریجاً می‌سازند، نه اینکه از نظم بازاری جامعه واقعی استخراج شده باشند. از این رو سوال‌های ما این است: آیا واقعاً نظم زندگی نظم بازاری است؟ اگر مسأله اقتصاد را رفع نیازهای بشر برای زندگی تعریف کنیم، آیا هیچ بدیلی برای بازار در رفع نیاز وجود ندارد؟ آیا تمام نیازهای بشر در زندگی، فقط در چارچوب قواعد بازار رفع می‌شود؟



به نظر می‌رسد بسته به اینکه چقدر از نیازهای ما در یک جامعه از غیر طریق بازار رفع می‌شود، سنج‌های بازار برای ارزیابی وضعیت اقتصادی جامعه از واقعیت انحراف دارد. مثلاً واقعیت در کشوری مثل ایران آن است که به دلایل فرهنگی سهم عمده‌ای از نیازها در نابازار رفع می‌شود.

مثلاً اگر در محیط خانواده غذا توسط مادر طبخ می‌شود و نیاز غذایی جامعه به جای خرید غذای آماده با هزینه بالاتر، به این شکل رفع می‌شود؛ این کار در سنجش اقتصادی محاسبه نمی‌گردد. چون تراکنشی برای آن وجود ندارد.

◆ نابازار بودن بسیاری از سفرها در ایران

مثال دیگر اینکه در ایران ۷ برابر متوسط جهانی سفر داریم و عمده این سفرها در نابازار واقع می‌شود و برای آن جنبه اقتصادی در نظر گرفته نمی‌شود. چون مسافر در خانه پدری که اقامتگاه نامتعارف در سفر شمرده می‌شود ساکن شده و غذایی مصرف کرده که برای هیچ کدام مبادله و تراکنشی صورت نگرفته است؛ درحالی‌که در واقعیت این سفر رفع نیاز من به تفریح و رفاه و کسب آرامش را به بهترین شکل داشته است.

امروزه سفر اربعین که در آن محیط مبادله بازاری به شدت کم است فعالیت اقتصادی و جزء تولید ناخالص ملی محاسبه نمی‌شود و این درحالی‌ست که در مقابل فعالیت دو میلیون کارگر جنسی زن در آمریکا جزء تولید و اقتصاد در بخش خدمات محاسبه می‌شود.

◆ وضعیت مسکن در ایران

مثال دیگر در حوزه مسکن است که در شاخص انتظار مسکن، ایران میان ۱۰۶ کشور دنیا در رتبه ۱۰۰ قرار دارد، اما این درحالی‌ست که ۷۷ درصد مردم ایران در خانه غیراستیجاری زندگی می‌کنند و حدود ۶۸ درصد مالک و مابقی در خانه‌های رایگان (سازمانی، پدری و ...) ساکن هستند و تنها ۲۳ درصد مستأجرند. این آمار بهتر بودن وضعیت ایران از عموم کشورهای اروپایی را می‌رساند که در شاخص انتظار مسکن، ظاهراً وضع بسیار مساعدتری از ایران دارند. به طور مثال در آلمان ۵۲ درصد افراد صاحب‌خانه هستند و این را مقایسه کنید با آمار ۷۷ درصدی ایران.

جالب آنکه متوسط مترآژ مسکن هم در ایران وسیع‌تر است. دلیل این امر همان فضای متفاوت فرهنگی برای رفع نیازهای معیشتی و زندگی است که تمام نیاز صرفاً از طریق درآمد مستقیم و محیط بازاری و مبادله‌ای انجام نمی‌شود و این موضوع در شاخص‌ها محاسبه نمی‌گردد.

◆ غلط اندازی شاخص‌های خط فقر

مسأله خط فقر مطلق و شاخص آن هم همین‌طور است. چون نیازهای اولیه زندگی در ایران صرفاً به شکل بازاری تأمین نمی‌شود، این شاخص‌ها اصلاً گویای واقعیت اقتصادی و زندگی ایرانی‌ها نیست.

بنابراین در واقع اقتصاد را اگر به معنای تولید و توزیع و مصرف کالا و خدمات تعریف کنیم و این را منحصر در بازار ندانیم و مهمتر اینکه آنرا بُعد زندگی بدانیم که دارای ابعاد فرهنگی و سیاسی هم هست، در این صورت واقعیت اقتصادی ایران به گونه دیگری محاسبه و سنجیده می‌شود.

❖ جنگ شناختی در اقتصاد

ما متأسفانه در واقع با یک جنگ شناختی در حوزه اقتصاد مواجه‌ایم. وقتی اقتصاد را بُعد حرکت و رشد جامعه بدانیم چطور می‌توانیم بگوییم جمهوری اسلامی به لحاظ فرهنگی و تمدنی و سیاسی در منطقه و جهان گسترش نفوذ داشته، اما اقتصاد او ضعیف است؟! این اساساً امکان ندارد، چون بدون بُعد اقتصادی این رشد و گسترش دامنه فعالیت و تأثیر امکان پذیر نیست. ایجاد امنیت و توسعه فرهنگ در مقیاس منطقه‌ای و جهانی بدون بُعد اقتصادی میسر نیست، اما چون سنجه‌های موجود نمی‌تواند این را اندازه بگیرد و ما دانشی برای شناخت درست آن نداریم متأسفانه می‌گوییم اقتصاد ما ضعیف است.

❖ ناآرامی ذهنی مردم در حیطه اقتصاد

حتی برخی از شاخص‌های اقتصادی که در ایران ضعیف نشان داده می‌شود، مثل بحث تورم، محصول ناآرامی ذهنی مردم و در واقع نتیجه همان جنگ شناختی اقتصادی است. ذهن ناآرام مردم به جای کار مولد و آرامش در مصرف، به طور مستمر سراغ بازار سفته‌بازی و... می‌رود که خودش به تشدید وضعیت تورمی واقعی منجر شده و این چرخه ادامه می‌یابد.

اگر ادراک ما از وضعیت اقتصادی جامعه عوض و بهینه و واقعی شود، آرامش اقتصادی بسیاری از شاخص‌ها را هم تغییر می‌دهد. اما اگر ذهن ناآرام باشد، حتی تدریجاً به کوچک‌تر شدن نابازار یا همان ابعاد فرهنگی جامعه که بخش عمده‌ای از نیازهای زندگی مردم را تأمین می‌کرد، منجر می‌شود.

❖ نسخه‌های تکراری و صرفاً اقتصادی

نتیجه جنگ شناختی اقتصادی در جامعه بهم ریختن متغیرهای اقتصادی و فرهنگی جامعه است. لذا اینکه ما برای تغییر اقتصادی سراغ نسخه‌های تکراری و قدیمی صرفاً اقتصادی، مثل کنترل نقدینگی که ناکارآمدی خودش را نشان داده، می‌رویم به دلیل نگاه تک‌ساحتی به اقتصاد و ندیدن بُعد فرهنگی آن و بدتر از آن نگاه تک‌متغیری در ساحت اقتصاد است. در صورتی که در برابر جنگ ترکیبی نیاز به دفاع ترکیبی داریم و مسائل را به شکل تک‌ساحتی و تک‌متغیری نمی‌توان حل کرد. یعنی در حوزه اقتصاد، هم نیاز به کار فرهنگی و تغییر و اصلاح ادراکات داریم، هم نیازمند کار علمی و تولید متخصص با این نگاه‌ها هستیم و هم احتیاج به کار اقتصادی واقعی داریم.